

چند برداشت از داشته‌ها و نداشته‌های کمیک ایرانی

جدی‌تر از شوخی



روی آب، باران، بوی کافور عطر یاس، هیوا، آژانس شیشه‌یی، بچه‌های آسمان، پدر، روز واقعه، از کرخه تا راین و نیاز». این‌ها فیلم‌های برگزیده‌ی هیئت داوران از آغاز دهه‌ی دوم عمر جشنواره تا به حال بوده‌اند. مهمان مامان تنها فیلمی است که رگه‌هایی هرچند نازک از طنز در آن دیده می‌شود و دیگر فیلم‌ها از وجود این عنصر به‌طور کامل میرا هستند، یعنی جشنواره‌ی فیلم فجر اصلاً جای شوخی نیست و شاید هم شوخی کارگردانان ما که در قلمروی کمدی پا می‌گذارند از استانداردهای لازم به‌دور است؛ شاید ابزار کمدی‌سازی در دست فیلمسازان ما نیست و شاید ترکیبی از همه‌ی این‌ها عامل این بی‌توجهی است. به هر حال اگر نظر مردم درصدی از توجه متولیان سینما را به خود جلب کند باید بستر لازم برای هدایت فیلمسازان در این مسیر مهیا شود. درگیری‌های ذهنی و فیزیکی مردم، آن‌ها را برای فرار از این روزمرگی به سمت ساحل نجات کمدی رهنمون می‌کند. چنین است که طنزهای معروف به ۹۰ شبی با هر کیفیتی سر سفره‌ی مردم قرار می‌گیرد و آن‌ها چه با خوش‌اشتهایی و چه با کم‌اشتهایی این خوراک را می‌بلعند و چنان می‌شود که آمار چندین

میلیونی مخاطب تلویزیونی برای تهیه‌کنندگان این مجموعه‌ها یک افتخار است. چنین است که تلویزیون بعضاً از سینما جلو می‌زند و در خندانن مردم پیشقدم می‌شود، متولیان سینما هم از این گونه‌ی پول‌ساز، رکوردشکن و رکودشکن غافل می‌شوند و در آخر چند نمونه‌ی سخیف کمدی باقی می‌ماند و چند نمونه‌ی جنجال‌آفرین آن. این طرز برخوردها و این نوع سیاستگذاری‌ها در نهایت منجر می‌شود به این که «آدم‌برفی» را آب کنیم، با مکت بی‌مورد «مکس» را از حال و روز آرمانی‌اش جدا کنیم و «مارمولک» را در اوج خودنمایی‌اش در زیر پا له کنیم! آن وقت «محمدرضا هنرمند» در همان تجربه‌ی «مرد عوضی» مو سپید می‌کند و دیگر به سراغ این گونه‌ی پردردسر نمی‌رود، «داریوش مهرجویی» می‌ماند با همان تجربه‌ی «اجاره‌نشین‌ها» و «آقای هالو»، «داوود میرباقری» عطای آدم‌برفی‌ها را به لقایشان می‌بخشد و امثال «محسن امیریوسفی» سال‌ها در خواب تلخ زمستانی فرو می‌روند؛ «علی‌رضا خمسه» به عنوان یک سمل کمدی سال‌ها خندانن را از یاد می‌برد و «اکبر عبدی» در آخرین سری «زیر آسمان شهر» روزهای طنزآش را فراموش می‌کند و پس از سال‌ها مردی از عالم سیاست در گذری از سینما او را باز می‌یابد! اگر موضوع خنده‌یی هم باقی مانده باشد در اراده‌ی چند مجموعه‌ساز تلویزیونی است و آن هم با اختیارات محدود و فقط اداها و تکه‌پرانی‌های چند بازیگر خاص تلویزیون است که لیخند را به مردم هدیه می‌کند و تازه در جواب این خنده‌آفرینی‌ها طیف‌های گسترده‌یی اعم از سیاستمدار، هنرمند، دکتر، مهندس، دلال، معمار، معلم، پلیس و ... در حالی که در محاورات خود کم و بیش از تکه‌کلام‌های این بازیگران استفاده می‌کنند، هوار می‌زنند که ای داد، ای هوار، به ما توهین شد! توقیقات مابقی هم در چند نمونه‌ی محدود چون «آتش‌بس، مرد عوضی و شام عروسی» خلاصه می‌شود. شاید «کمال تبریزی» در این بین یک استثنا باشد که پس از موفقیت «لیلی با من است» و «مارمولک» به سراغ تجربه‌یی دیگر در سینمای کمدی می‌رود.

قاعده‌ی خندانن، قاعده‌ی خیط شدن

خنده در حد کمال

در ادبیات کلامی ما ایرانی‌ها واژه‌هایی کاملاً جا افتاده است. فکر نکنم خارجی‌ها مثل ما

مهدی کشاورز

جشنواره‌ی فیلم فجر ویرینی از سینمای قابل عرضه‌ی ما از یک زمستان تا زمستان دیگر است. بازتاب فیلم‌های جشنواره تا حد زیادی تکلیف سینمای ایران را مشخص می‌کند. این جشنواره با وجود همه‌ی نقاط ضعفش اتفاق مهمی است و برای فیلمسازان ما تا حدی سرنوشت‌ساز. در خصوص حضور گونه‌ی کمدی در جشنواره‌ی فیلم فجر طی عمر ۲۶ ساله‌اش گفته‌اند و شنیده‌اید. دیگر همه می‌دانند فیلمی که سیمرغ مردمی را دریافت می‌کند شاید از سوی هیئت داوران و بسیاری از منتقدان بلندآوازه شایسته‌ی هیچ جایزه و توجهی نباشد. اتفاقی که برای فیلم‌هایی چون «مارمولک» همیشه پای یک زن در میان است، اخراجی‌ها» و چند نمونه‌ی دیگر در جشنواره افتاد مؤید این سخن ماست. به این عنوانین دقت کنید: «به همین سادگی، روز سوم، به نام پدر، خیلی دور خیلی نزدیک، مهمان مامان، دیوانه از قفس پرید، خانه‌یی

ولی به نظر می‌رسد فن خندانن این مردم از دست کمال تبریزی در نمی‌رود؛ اگر زیاد هم به فیلم جدیدش نخندند دست کم خیطش نمی‌کنند.

از زیرزمین موزه تا جشنواره‌ی کن آتش تند و خوابت تعبیر باد!

در سینمای ایران خیلی وقت‌ها پیش آمده که انتظار اکران یک فیلم را بدون هیچ نتیجه‌ی تحمل کنی! از همین رو باید فرصت‌ها را قاپ بزنی و چشم و گوشت باز باشد. در یکی از این جشنواره‌های فیلم فجر فرصت تماشای یک فیلم دیگرگون را از دست دادم. فقط موضوع آن را می‌دانستم و کارگردانش را اصلاً نمی‌شناختم. این فیلم به عنوان پدیده‌ی جشنواره انتخاب شد؛ البته چون در فهرست فیلم‌های مهمان قرار داشت سانس‌های نمایش آن محدود بود. خلاصه این که چند ماه پس از جشنواره اتفاقی اطلاع پیدا کردم که «خواب تلخ» در سینمای محقر موزه‌ی هنرهای معاصر به نمایش درمی‌آید. به این می‌گویند یک نمایش زیرزمینی، البته نه با برچسب ممنوعیتی که به موسیقی‌های زیرزمینی چسبیده است؛ نکته‌ی جالب، تشکیل یک صف طویل برای ورود به زیرزمین موزه و تماشای این اثر جذاب «محسن امیریوسفی» بود؛ فیلمی که در جشنواره‌ی کن مورد استقبال واقع شد و با وجودی که مؤلفه‌های جذب تماشاگر داخلی را بیش از تماشاگر خارجی دارا بود، به زیبایی با



اشاره یا از فیلم‌هایی مثل اجاره‌نشین‌ها و تحفه‌ها نام ببرم. فیلم‌هایی در این زمینه کار شدند که خوب هم بودند. من در قاعده‌ی بازی همه‌ی تلاشم را کردم تا از این فیلم‌ها یک قدم جلوتر بروم. خنده یکی از نیازهای جدی انسان - گرچه شاید شوخی به نظر برسد، اما خیلی جدی است - و یک مکانیسم طبیعی است برای درک مفاهیم جدی مثل آزادی و صلح و ما به شدت به آن نیاز داریم و باید یاد بگیریم که درست بخندیم. با این دیدگاه، شیوه‌های غلط خندیدن به نظرم اصلاً فرهنگ را دچار خدشه می‌کند.

تماشاگر ما عادت دارد که به عادت‌هایش بخندد! چند تکه کلام به قول امروزی‌ها «پیامکی» از این همه بزن و بکوب و خلق تصاویر بدیع کمدی گیراتر است. روی همین اصل است که کمال تبریزی پس از لیلی با من است و مارمولک، شالوده‌ی فیلم جدیدش «همیشه پای یک زن در میان است» را شوخی‌های پیامکی و غیربصری و طنز کلامی قرار می‌دهد. کمال تبریزی به فن خیط نشدن آشناست؛ وقتی «یک تکه نان» را شروع می‌کند، واکنش تماشاگر را در خط پایان می‌داند و وقتی به سمت مارمولک و همیشه پای یک زن در میان است می‌رود، سرانجام کار را به درستی حدس می‌زند. شاید هیچ کارگردانی به اندازه‌ی تبریزی مردم را نخندانده باشد. فرضیه‌هایی پس از فیلم مارمولک مطرح بود با این مضمون که اگر به دیگران هم اجازه‌ی ساخت چنین فیلمی را می‌دادند با این استقبال مردمی مواجه می‌شدند و این انتقادی بی‌انصافانه از کمال تبریزی است. در جشنواره‌ی فیلم‌های کوتاه در نشست با موضوع سینمای دیجیتال سؤال عجیبی را از تبریزی پرسیدند: «آقای تبریزی، برای ساخت فیلم مارمولک چه کسی پشت شما بود؟» تبریزی جواب داد: «هیچ کس. فکر کنم از دستشان در رفت!»

مفهوم خیط شدن را درک کنند. ما وقتی به هم می‌گوییم خیط شدیم دیگر نیازی به تلویح و تشریح اضافه نداریم. این کلمه سنگینی بار یک صفحه مطلب یا یک فیلمنامه‌ی چند صفحه‌ی را داراست. خیط شدن نسبت مستقیمی با خندانن دارد. هر کس حس خندانن به خود بگیرد و نتواند بخنداند عملاً خیط شده است! البته معکوس این قضیه هم صادق است، یعنی وقتی کسی بخواهد بگریاند اما طرف مقابل را در حال خندیدن می‌بیند هم به نوعی خیط شدن را تجربه می‌کند. این نوع خیط شدن‌ها در سینمای ایران به‌وفور دیده شده است؛ کم نبوده‌اند فیلم‌هایی که در گونه‌ی وحشت و دلپره ساخته شده ولی به جای ترس، لبخند و خنده و حتی قهقهه‌ی تماشاگر را موجب شده‌اند. در این موارد حتماً کارگردان مقصر اصلی نیست. تغییر عادت‌های سینماروی ایرانی منشأ این نوع خیط شدن‌هاست. اگر بخواهیم مثالی را در حیطه‌ی سینمای کمدی بیاوریم به فیلم «احمدرضا معتمدی» می‌رسیم. این کارگردان صاحب تفکر در سینمای ایران وقتی می‌خواهد به نوعی دیگر تماشاگرش را بخنداند با وجود صرف هزینه‌های قابل ملاحظه در اولین تجربه‌ی کمدی‌اش ریسک می‌کند؛ کمدی بزن و بکوب را با یک فیلمنامه‌ی پیچیده و دیالوگ‌های سنگین‌تر از گونه‌ی کمدی انتخاب کرده و به تصور تسخیر گیشه عدم اقبال منتقدان سینما را تحمل می‌کند، اما «قاعده‌ی بازی» در گیشه به توفیق آن‌چنانی دست نمی‌یابد و این پروژه‌ی سنگین با آن همه هزینه‌ی جمع‌آوری بازیگر و جلوه‌های ویژه‌اش نافرجام از آب درمی‌آید. معتمدی در همین خصوص می‌گوید: «به عنوان یک سینماگر طبیعتاً باید نسبت به گونه‌های مختلف سینمایی حساسیت داشته باشم به‌خصوص گونه‌ی کمدی که مقداری به بیراهه رفته است. این معضل در تلویزیون هم وجود دارد و دست کم می‌توانیم بگوییم که بخش عمده‌ی آن از این رویکرد چه در تلویزیون و چه در سینما اصلاً کمدی نیست، یعنی با جمع‌آوری یک مشت پیام کوتاه، لطیفه و شوخی کلامی و سر هم کردن و فیلمبرداری از آن‌ها در موقعیت‌های مختلف، سینمای کمدی ایجاد نمی‌شود. در سینمای ایران کمابیش فیلم‌های خوبی در زمینه‌ی کمدی ساخته شده که به سینمای کمدی کلاسیک - دست کم در یک لحظاتی - نزدیک است. در این بین می‌توانم به فیلم خانگی آقای حق‌دوست در سال ۱۳۵۸





بیش از ۹۰ درصد علاقه‌مندان به سینما این نقش‌آفرینی را ندیده باشند. فیلم اکران‌نشده‌ی «بیدار شو آرزو» هنر «کیانوش عیاری» را عیان می‌سازد که با این حسن انتخاب، تلخ‌ترین بازی را از یک چهره‌ی طنزآلود گرفته است. این بازی «مهران رجبی» اشکبارترین بازی هنری‌اش محسوب می‌شود.

ضجه‌های رجبی با آن چنگی که به خاک و آجرهای سرد فرو ریخته‌ی بیم می‌زند و با آیدا آیدا گفتن پیکر بیجان دخترش را از دل آوار طلب می‌کند، تصویر مهران رجبی شناخته‌شده را از اذهان پاک می‌کند. دیگر، میمیک صورت و آن چهره‌ی کمیک، بیننده را فریب نمی‌دهد! آن‌جا هنر مشترک کارگردان و بازیگر است که یک اثر قابل ملاحظه می‌آفریند و نام رجبی را در فهرست نامزدهای بهترین بازیگر جشنواره‌ی فجر قرار می‌دهد.

شاید مهم‌ترین اثر سینمایی کم‌دی رجبی، قاعده‌ی بازی احمدرضا معتمدی باشد. با وجود عدم توفیق معتمدی در شناساندن گونه‌ی کارنشده در سینمای کم‌دی ایران، شخصیتی که رجبی آن را به تصویر درآورده مشخصه‌های یک کم‌دین فارسی را داراست؛ مردی که سردسته‌ی اوپاش ساکن در خانه‌ی قمرخانمی است و با پیژامه و سبیلش خودنمایی می‌کند و البته در فضای بسیار شلوغ فیلم، به اندازه‌ی لازم به چشم می‌آید. شاید بتوان گفت ورود حرفه‌ی رجبی به سینما را «رضا میرکریمی» موجب شد. «کودک و سرباز» و سپس ایفای نقشی متفاوت با هیئت روحانیت در فیلم «زیر نور ماه»، تصویری جذاب از رجبی خلق کرد.

دیگر تجربه‌های سینمایی او چون «مبنای شهر خاموش، تهران ساعت ۷ صبح، به آهستگی، مارمولک، شاخه‌گلی برای عروس، باد در علفزار می‌پیچد، رسم عاشق‌گشی، جایی در دوردست، سه زن، کلامی برای باران» و چند حضور کمرنگ دیگر آن‌چنان بازی این مرد وفادار به «خسرو معصومی» را چشمگیر جلوه نمی‌دهند. رجبی به عنوان بازیگری که شاید کمی دیر کشف شده، در مجموعه‌های تلویزیونی فروغ بیش‌تری داشته است که نمونه‌ی آخر آن «قرارگاه مسکونی» بود که با یک سال تأخیر در جدول پخش برنامه‌های نوروزی قرار گرفت. مؤلفه‌ی اصلی هنر بازیگری رجبی در این مجموعه ملموس بود.

او بیش از آن‌که با فنون شناخته‌شده‌ی یک کم‌دین بیننده را بخنداند، شیرین بازی می‌کند؛

تماشاگران آن‌سوی مرزها ارتباط برقرار کرد به طوری که یک پیرزن فرانسوی پس از تماشای آن به سمت کارگردان جوان فیلم می‌آید و می‌گوید: «من دیگر از مرگ نمی‌ترسم؛ شما دیدن من را نسبت به آن تغییر دادید».

در این چندسال انعکاس خواب تلخ در چند اثر سینمایی پیدا شد که نمونه‌ی بارز آن «آرامش در میان مردگان» ساخته‌ی «مهرداد فرید» بود؛ از تیتراژ آغازین و شوخی نوشتاری در معرفی عوامل فیلم با عناوین شادروان و زنده‌یاد گرفته تا لحن طنزآلود فیلم و وارستگی شخصیت اول آن که با مرده‌ها سر و کار دارد و برای تسلیم جانش آماده است. البته وقتی آدم مهرداد فرید وارد فضای شهری می‌شود، از خواب تلخ فاصله می‌گیرد.

خواب تلخ، داستانش را خیلی ساده تعریف می‌کند. کشف پیرمردی که به‌واقع شغل اصلی‌اش مرده‌شوری است و این‌گونه بازی گرفتن و طلب کردن ادای دیالوگ‌ها از وی، پرده از توانایی‌های امیریوسفی برمی‌دارد. طنز او کاملاً خاص است. در همین سالن کوچک نمایش، خنده‌ی تماشاگران قطع نمی‌شد؛ خنده‌هایی که در عمق آن تفکر هم یافت می‌شد. استقبال پیرمرد قصه از مرگ پس از جدل‌های جذابش با عزرائیل تلنگر مؤثری را به مخاطب وارد می‌آورد. از دیگر نکات به‌یادماندنی این فیلم صحنه‌های مربوط به آموزش شاگرد مرده‌شور توسط پیرمرد است که سعی می‌کند جانشین خود را برای پس از مرگش تربیت کند و آن پلان فراموش‌نشده‌ی در غسل‌خانه حاصل نگرش فوق‌العاده‌ی کارگردان است.

در جشنواره‌ی بیست‌وششم فیلم فجر وقتی فیلم جدید امیریوسفی «آتشکار» از فهرست فیلم‌ها خارج شد این تصور به وجود آمد که اتفاق تلخ خواب تلخ یعنی اکران نشدن، برای آتشکار هم به وجود خواهد آمد و اتفاقاً چنین هم شد! فقط تا سقش باقی می‌ماند از این رو که می‌دانیم جای این فیلم‌های نو در سینمای ما خالی است و ترجیح می‌دهیم خالی باقی بماند! امیدوارم خواب امیریوسفی یک روزی تعبیر شود و به یک ایده‌پرداز در سینمای کم‌دی ایران بیش از این‌ها مجال داده شود.

این مهران و آن دو مهران شیرینی تلخ

نخستین نقش اول سینمایی‌اش حال و هوای متفاوتی با آن چه از او دیده‌ایم داشت. شاید

بازی‌اش فرح‌بخش است و انرژی مثبت به مخاطب می‌بخشد. اگر به تفاوت بازی او با دو طنز دیگر هم‌نامش بپردازیم، به این حس بی می‌بریم.

«مهران مدیری» با چشمانش می‌خنداند؛ موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد و احاطه‌اش بر ذائقه‌ی مردم موجب می‌شود که بدانند چه تکه کلامی به دل مخاطب می‌نشیند و آن‌گاه از سیمایی کاملاً جدی چهره‌ی آن‌چنان مضحک می‌آفریند که حتی بینندگان یک مجموعه‌ی طنز ۱۳ شبی به آن خو می‌گیرند و بدون توجه به انبساط و انقباض عضلات صورت و حرکت لبانش خود را آماده‌ی خنده می‌کنند یا مثلاً «مهران غفوریان» که متکی بر چهره‌ی کمیکش است و طرز راه رفتنش با توجه به آن اندام خاص، خنده را پیش‌فرض مخاطب قرار می‌دهد. لحن صدای غفوریان وقتی از قاب میمیک صورتش خارج می‌شود دیگر چاره‌ی جز خندیدن برای بیننده باقی نمی‌گذارد.

اما مهران رجبی که در سینما و تلویزیون کارهای جدی زیادی هم داشته است به اندازه‌ی این دو مهران، پتانسیل خنداندن ندارد؛ با این حال در همان نقش‌های جدی هم رگه‌هایی از طنزازی را رو می‌کند و بدون اغراقی که مدیری و غفوریان در استفاده از فیزیک بدن و صورت خود به کار می‌برند در انتقال این حس شیرین به مخاطب موفق عمل می‌کند.

رجبی با وجود سادگی بازی‌اش می‌تواند نقش‌های متفاوت را متمایز از هم ایفا کند. سند بارز این ادعا همان فیلم بیدار شو آرزوست که در ادامه‌ی قیاس این مهران با آن دو مهران



تناسب دخل و خرج تماشاگران ایرانی و ساختار و اعتبار فیلم‌های هالیوودی و نوع زندگی و اقتصاد این دو اجتماع نباید ما را از حقیقت دور کند.

- دایره‌زنگی هم به عنوان صدرنشین جدول نمایش فیلم‌های ایرانی، در مقایسه با نمونه‌ی خارجی‌اش معادل ۱۰۰ برابر از حیث فروش عقب‌تر است. - فیلم اول آمریکا در ۲۵۴۳ سینما نمایش داده می‌شود و فیلم اول ما در ۱۰ سینما و در نهایت تأسف صدلی‌های این ۱۰ سینما هم به جز روزهای اول اکران فیلم‌های موفق خاک می‌خورد و خاک می‌خورد و حال اگر مارمولکی در این سالن‌های تاریک و خالی پیدا شود، عمرش با اراده‌ی خود ما کوتاه می‌شود!

- فیلمساز آمریکایی بدون شوخی می‌میرد و فیلمساز ایرانی با هزار استرس و ترس و تحمل اصلاحات پس از ساخت فیلم بدون این که خط قرمزها را بشکند، برای ساختن یک فیلم کمدی آن قدر دست و پا بسته عمل می‌کند که ذهن و چشم تماشاگر ایرانی با شوخی‌های تکراری و محبوس در قالب ممیزی‌ها خسته می‌شود. دومین فیلم پرفروش سینمای آمریکا موضوعی حساس دارد؛ شوخی با زندان گوانتانامو جسارت می‌خواهد. فیلمسازی مثل «مایکل مور» هم به راحتی پا در این منطقه‌ی حساس می‌گذارد و فیلمی جسورانه به نام «سیکو» را در انتقاد از سیاست‌های دولت آمریکا می‌سازد و جالب این‌جاست که ذهن تماشاگر ما آن قدر درگیر این مسایل است که به عنوان مثال «رضا کیانیان» در جلسه‌ی نقد فیلم همیشه پای یک زن در میان است در پاسخ به نگرانی یکی از حضار بابت حذف قسمتهایی از این فیلم در اکران عمومی می‌گوید: «باور کنید شما از آقایان ممیزی سختگیرترید و خدا را شکر که شما ممیز فیلم ما نیستید!»

البته قیاس صنعت سینمای اروپا و آمریکا با آن چه بر احوال سینمای ایران می‌گذرد یادآور همان سخن کلیشه‌ی اهالی ورزش و فوتبال است که در توجیه نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های موجود در این عرصه بلافاصله می‌گویند: «آن‌جا را با این‌جا مقایسه نکنید!» امکانات آن‌ها را به رخ می‌کشند و از داشته‌های خود نداشته می‌سازند، حال آن که پرهیز از این قیاس یعنی سکون و درجا زدن، یعنی گریختن از شنیدن خبری در خصوص تقاضای ۷۰ میلیونی یک سوپراستار، یعنی ناتوانی مالی و معنوی. در برابر پدیده‌ی قاچاق فیلم، یعنی آینده‌ی مهم یک بازیگر و یعنی هزار معنی دیگر مترادف معضلات سینما! ■

خبر پنجم: دومین فیلمی که در جدول فروش هفتگی سینمای آمریکا قرار داشت با عنوان «هارولد و کومار از خلیج گوانتانامو می‌گریزند» مانند فیلم اول کمدی بوده و در یک هفته ۱۴ میلیون دلار فروش داشته است. این فیلم به حضور اتفاقی دو معتاد در زندان گوانتانامو می‌پردازد.

خبر ششم: پرفروش‌ترین فیلم هفته‌ی سینمای ایران در اولین روزهای اردیبهشت ماه که هم‌زمان با آخرین روزهای آوریل است، یک فیلم کمدی‌ست با عنوان «دایره‌زنگی».

خبر هفتم: دایره‌زنگی میانگین فروش ۱۶۰ میلیون تومان در هفته را داشته است. این رقم تقریباً معادل ۱۶۰ هزار دلار است.

خبر هشتم: معلوم نیست جنسیت این تماشاگران چه بوده است؟!

خبر نهم: این فیلم در ۱۰ سینمای تهران اکران شد. خبر دهم: فیلم تحسین‌شده‌ی سال در رده‌ی چهارم این جدول قرار دارد؛ «به همین سادگی» با آن چند سیم‌رغ و نقدهای مثبت، در ۳۳ روز اول بیش از ۱۰۰ میلیون تومان فروش نداشته است.

این ده خبر را اگر با هم درآمی‌زیم به نتایج قابل تأملی می‌رسیم:

- در سینمای سطح اول جهان هم پای یک زن در میان است!

- وقتی جزییات زندگی یک زن ایرانی با پرداختی مطلوب و فیلمنامه‌ی دقیق به تصویر کشیده می‌شود با این همه توجه و تبلیغ چنین رقم نازل فروشی به ثبت می‌رسد، اما وقتی محور یک فیلم کمدی در سینمای آن‌سوی مرزها همین زن است از آن‌جا که جسارت شوخی با این شخصیت وجود دارد قلب گیشه‌ها می‌تپد و این فیلم که بازیگر ستاره‌ی هم در خود نمی‌بیند فروشی معادل ۷۰۰ برابر یک فیلم آرام ایرانی به نام به همین سادگی را خواهد داشت - البته

این تصور را به وجود می‌آورد که اگر مدیری و غفوریان در این فیلم عیاری به جای رجبی بازی می‌کردند...؟!

مهران رجبی را شاید نتوان در فهرست کمدین‌های سینمای ایران جای داد، اما نوع بازی او این حصار را می‌شکند و ما را به تعریف سینمای کمدی و شاخصه‌هایش سوق می‌دهد. مهم همین حس خوشی است که از دل بازی رجبی فوران می‌کند، قالبش هر چه می‌خواهد باشد؛ نمی‌توان او را به حساب نیاورد.

اواخر آوریل آن‌ها، اوایل اردیبهشت ما مهمانی میلیون دلاری مامان!

خبر اول: پرفروش‌ترین فیلم هفته در آمریکا در آخرین روزهای آوریل، فیلم «مادر کوچولو» بود. موضوع این فیلم کمدی به زنی می‌پردازد که نمی‌تواند بچه‌دار شود و زنی را از طبقه‌ی کارگر جامعه به عنوان مادر جایگزین می‌کند.

خبر دوم: این فیلم در یک هفته نمایش ۱۳۸۳ میلیون دلار فروش داشت در حالی که هزینه‌ی ساخت آن در کل ۳۰ میلیون دلار بوده است.

خبر سوم: ۶۸ درصد از تماشاگران این فیلم زن بوده‌اند.

خبر چهارم: این فیلم در ۲۵۴۳ سینمای آمریکا به نمایش درآمد.